

۶. محقق گرانقدر و دانشمند فرزانه و شادروان استاد محمد صدر هاشمی در شماره نوزدهم نشریه اداره فرهنگ استان دهم، مقاله‌ای درباره مؤلف «آداب‌المتعلمین» نگاشته و حدس زده بودند که مؤلف آن شخصی موسوم به «محمود آبه» و سال تألیف آن ۷۴۵ هجری بوده است. این استنباط استاد ظاهراً متکی به یک نسخه خطی قدیمی بود که در اختیار ایشان قرار داشت. بنده نیز نسخه مذکور را خدمت ایشان زیارت کردم و به نظرم چنین رسید که «محمود آبه» کاتب آن است نه مؤلف. به علاوه همان طور که خود آن شادروان مرقوم فرموده بودند؛ رساله خطی مذکور با رساله معروف «آداب‌المتعلمین» تفاوت‌هایی داشت و گویا یک نفر - که شاید همان «محمود آبه» باشد - رساله منسوب به خواجه طوسی را مختصر کرده، و گاهی هم مطالبی بدان افزوده است. اما به هر حال، از این نسخه به خوبی معلوم می‌شود که تألیف «آداب‌المتعلمین» نمی‌تواند مربوط به بعد از سال ۷۴۵ هجری باشد.

۷ و ۸. «الذریعه» جلد اول صفحه ۲۷.

۹. «الذریعه» جلد اول صفحه ۲۷.

۱۰. «الذریعه» جلد سوم صفحه ۱۷۵.

۱۱. «الذریعه» جلد اول صفحه ۱۵.

۱۲ و ۱۳. «الذریعه».

۱۴. در جلد اول کتاب وافی ص ۳۶ سطر ۱۴

که این حدیث، بازگو شده است و همچنین در کتاب کافی و برخی دیگر از کتب معتبر حدیث، کلمه «مسلّمه» دیده نمی‌شود.

۱۶. واجب عینی.

۴۷. واجب کفایی.

۱۸. اصل حدیث (اگر سندش معتبر باشد) این

است که فرشتگان به درون خانه‌ای که در آن سنگ، یا تمثال‌ها، باشد نمی‌روند.

۱۹. سوره طلاق، آیه ۳.



مناظره فیلسوف و فقیه

میرزا ابوالحسن جلوه، از حکمای متأخر اسلامی ایران (وفات: ۱۳۱۴ ه.ق.) رساله‌ای به عربی نوشته است به نام مناظره حکیم و فقیه. این رساله اخیراً توسط حجت‌الاسلام محقق داماد در نامه فرهنگستان علوم (شماره ۱۵، سال ۳، پاییز ۱۳۷۵) برای نخستین بار به چاپ رسیده است. نوشته کوتاه میرزای جلوه گفتگویی است خیالی میان فقیه و فیلسوف. حکیم در این رساله به بهانه پاسخ دادن به پرسش یا اعتراض فقیه، که فایده حکمت (فلسفه) آموختن چیست، سخنانی گفته است که می‌خواسته به همه فقهای عصر خود - یا به فقهای همه اعصار - بگوید. در این گفتگو میرزای جلوه طبعاً خود جانب فیلسوف را گرفته، و در پاسخ سؤال و مناقشه فقیه، از فلسفه و فیلسوف دفاع کرده است. حکیم مطابق معمول و رسم معهود طلبگی - و شاید نیز به پیروی از شیوه بحث فقیهان و اهل اصول - گفتگو را پس از پرسش فقیه، یک طرفه ادامه داده است، به صورت این قلت قلت (اگر بگوی، می‌گویم). یعنی خود از سوی فقیه به دلایل خود اشکال می‌کند و به اشکال پاسخ می‌دهد. اگر چند در این سؤال‌ها و جواب‌ها یا مناقشات مرتبه متکلم و فیلسوف از هم ممتاز نیست و گویی وظیفه این دو درهم آمیخته، نکات سودمندی در باب فلسفه (یا کلام) و فقه بیان شده است. نویسنده در این رساله کوتاه بین سطور (در سطرهای نانوخته) از وضع فکری و دینی زمانه و جفایی که بر تفکر فلسفی، و به طور کلی عقل، می‌رفته است نالیده، و شکوای خود را در پرده این رساله در پوشانده است. این سخنان را می‌توان در حقیقت نقیثه‌المصدر و بث شکوای فیلسوف اسلامی در زمانه ما شمرد. در ذیل نخست اصل رساله، و سپس ترجمه آن را می‌آوریم.

مناظره حکیم و فقیه

سؤال: «لم أفنیتم عمرک فی علم الحکمة الّتی لا شرافة فیہ و لا یکون لازماً، بل زُیماً یکون مضرّاً؟»

هرمز بوشهری پور

الجواب: إعلم: أن شرافة العلوم، بشرافة موضوعاتها. ولا شك أن موضوع الحكمة، هو ذات الواجب وصفاته وأفعاله وكتبه ورسله، وإنشاء النشأة الآخرة. ولا أشرف من الواجب وصفاته وأفعاله وغيرها. مما ذكر فتكون الحكمة أشرف العلوم. وبالجملة، العلم بأصول الدين، أشرف من العلم بفرعه. إن قلت: علم الإجمالی بأصول الدین کاف، ولا يحتاج فيها بالتدقیقات المعهودة التي ارتكبتها الحكماء.

قلت: إذا كان علم من العلوم أشرف من غيره، فتفصيل ذلك العلم يكون لامحالة أشرف من إجماله. لأن التفصيل أتم من الإجمال. وحديث «الكفاية» غير «الأشرفية».

وأقول في جوابه: أن الفروع أيضاً كاف فيه التقليد، ولا يحتاج صرف العمر في تحصيله بهذا النحو الذي يتداول. وسما في استخراج الشقوق النادرة الوقوع والفروض العزیزة الوجود.

إن قلت: لا بد من وجود الشخص المستنبط للفروع في الناس حتى يرجع الناس إليه في المسائل المحتاجة.

قلت: لا بد، أيضاً من وجود العالم الرباني حتى يرجع المتحيرون إليه في الإعستقادات التي محل الإختلاف، كعينية الصفات في الواجب، وبتلان ترجیح أحد المتساويين بلا مرجح، وغيرهما من المسائل العديدة. وفي دفع شبه الجاحدين من الطوائف الخارجة عن الإسلام، الذين هم شياطين العالم إذا ألقوا الشبه وأقبلوا إلى لأن إيرادها، بل الإحتياج إليه أزم وأشد من الشخص الأول؛ لأن في فقدان الأول تضییع الأعمال والفروع وفي فقدان الثاني تضییع الإعتقادات وانطماس أصل الدين.

ولا شك أن تضییع الإعتقادات والأصول وانطماسها أسوء من تضییع الأعمال والفروع. وهذا التقرير يظهر لزوم هذا العلم، فلا معنى لقولك «أنه لا يكون لازماً».

إن قلت: التوغل في أصول الدين والبحث فيها ربما يكون منجرًا إلى اعتقادات باطلة، موروثة للكفر.

قلت: هذا الإحتمال أيضاً قائم في الفروع، بلا تفاوت. لأن الحكم بخلاف ما أنزل الله أيضاً موجب للكفر بالضرورة.

إن قلت: الخطأ في الفروع بعد الجهد معفو لأن المخطئ مثاب على التحقيق.

قلت: ما الفرق بينهما؟ أما سمعت أن بعض الفقهاء - رضوان الله عليهم - قال: «عدم الكفر لمنكر الضروري لشبهة؟» وإن كان المشهور على كفره.

وقد قيل: «العقل حاكم بأن الشخص إذا بذل جهده بلا غرض، و سعى في تحصيل الإعتقادات على حسب القواعد العقلية الصحيحة و يؤدّي جهده و سعيه إلى شيء يجب عليه اعتقاد ذلك الشيء و إن كان مخالفاً للواقع و العدل الواجبى يقتضى عفو».

نعم، لعل حفظ الشريعة يقتضى تكفير هذا الشخص مطلقاً، كما هو المشهور؛ إذا ظهر اعتقاده الذي يكون خلافاً للضرورة. و أمّا بحسب الواقع فلا يكون معذباً، بل معفواً انتهى.

فإذا علمت ذلك، فاعلم: أن النفس إذا لم يكن لها معرفة الأشياء الحقيقية، لم يكن لها مرتبة في الآخرة. لأن العلم غذاء النفس و قنية لذاتها، و هو الشيء الباقي معها. و العلم بالأشياء الفانية المتعلقة بهذه النشأة، لا يكون باقياً معها، فالإنسان يجب عيناً أن يفنى عمره في تحصيل هذا العلم. و لا يكفي بالمعرفة الإجمالية التي هي مقام العوام و الضعفاء، لأن مع هذا البضاعة المزجاة لا مرتبة للنفس و لآلذة معتدة بها لها. و لكن يجب عليه أن يخلص النية و يخلو عن الأغراض الفاسدة ثم يتوجه إلى عالم القدس، مستمداً من واضع الشريعة و صادعها - عليه آلاف التحية و الثناء - راجياً من الله، أن يكشف عليه معاني القرآن والحديث و أسرار عالم الغيب و الشهادة و حقائق الأصول و أحكام الفروع حتى يصير جامع المعقول و المنقول؛ فلا ينبغي للمنصف المحصل السالك أن ينكر الحكمة و أصول الدين و لا الفقه و فروع الدين، بل يسعى في تحصيلها، حتى يفلح تمت.

سؤال فقيه: از چه رو عمر خود را در

آموختن علمی به سر برده‌ای که نه در آن شرافتی است و نه ضرورتی، بلکه بسا در آن شبهه مضرتی است؟

حکیم: بدان که شرف هر علم بسته به شرف موضوع آن است. و در آن شک نیست که موضوع حکمت ذات واجب و صفات و افعال و کتب آسمانی و (حکمت بعث) پیامبران و چگونگی برپایی یوم حشر است. و از ذات واجب و صفات و افعال او و آنچه جز اینها یاد کرده شد شریفتر چیزی نیست. پس حکمت شریفتر علم هاست؛ و سخن کوتاه، دانش اصول دین فضیلت مندتر است از علم به فروع آن. اما اگر بگویی علم اجمالی به اصول دین حد کفایت است، و به آن پایه غوررسی و در کنه قضایا فرورفتن که حکما بدان دست می‌یازند حاجت نیست. می‌گویم اگر علمی از همه علم‌های دیگر بزرگوارتر شمرده شود، پس بسط و تفصیل و باز نمودن آن علم از مجمل نهادن آن شریفتر است؛ چه به شرح‌تر بیان کردن به از مجمل نهادن و حدیث «کفایه» غیر از «اشرفیه».

و دیگر آنکه (مجملی از) فروع احکام نیز در تقلید مقلد بسنده است و نیاز به به سر بردن روزگار در آن گونه تحقیقات و تدقیقات فقهی که میان فقها متداول است نیست؛ خاصه آن تدقیقات ایشان در استخراج موارد پس کم وقوع و فرض‌هایی که روی دادن آن بس نادر است.

اما اگر بگویی مردمان را وجود چنین فقهی که استنباط فروع کند ناگزیر است تا در مسائلی که بدان محتاج‌اند و آگهی بدان بر آنان فرض است بدو رجوع کنند. می‌گویم همچنان مردمان را وجود عالمی ربانی ناگزیر است تا در وقت پریشانی و سردرگمی در اعتقاداتی که بر سر آن اختلاف روی می‌دهد بدو رجوع کنند - اعتقاداتی مانند تساوق و عینیت صفات واجب، ناروایی برگزیدن یکی از دو متساوی بی‌ملاک برگزیدن، و جز آن از مسائل بی‌شمار؛ و همچنین به وجود او نیاز

است از آن رو که شبهت‌هایی که گروه‌های بیرون از اسلام بر آن وارد کنند برطرف گرداند - گروه‌هایی که ابله‌سان عالم‌اند و در خاطر مردمان شبهه می‌افکنند و بر آن حریص‌اند و آغازگر. بلکه نیاز بدو میرم‌تر و مؤکدتر از نیاز به شخص فقیه است. چه در نبودن فقیه اعمال عبادی و فرع‌های شرع تباه شود؛ اما در نبودن حکیم اعتقادات فاسد شود و اصل دین تباهی پذیرد. و بی‌هیچ شبهه تباهی معتقدات و فساد اصول دین بسی بدتر از تباهی اعمال و فرع‌ها است. پس بدین تقریر که کردیم ضرورت حکمت آشکار گردید؛ و آن سخن را که گفتی «آن را ضرورتی نیست» معنی نماند.

و اگر بگویی خوض در اصول دین و تخصص و پژوهش در آن بسا که به باورهای باطل انجامد و موجب کفر گردد. می‌گوییم این گمان درباره فروع نیز روا باشد بی‌هیچ تفاوت؛ چه آنکه حکم فقیه نیز اگر به خلاف آن باشد که خدای فرو فرستاده همچنان به کفر بینجامد که آن دیگر.

و اگر بگویی فقیه پس از استفراغ و سع اگر در حکم خود به خطا رود بر او خواهند بخشود، زیرا آنکه به خطا رفته از آن رو که به تحقیق پرداخته سزاوار پاداش است، می‌پرسم پس آنگاه چه تفاوت میان فقیه و فیلسوف؟ آیا نشنیده‌ای که برخی فقیهان - خشنودی خدا بر آنان - گفته‌اند: «آنکه به



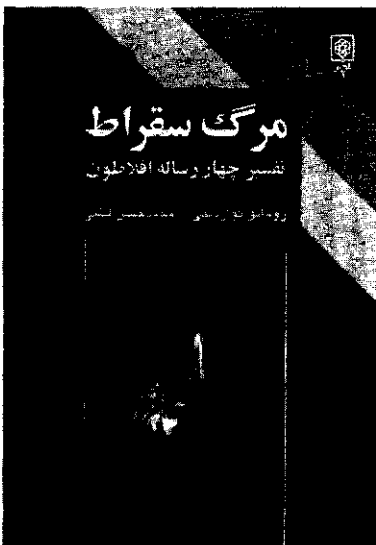
معرفی و نقد کتاب

سبب شبه‌های، ضروری دین را انکار کند کافر نیست.» هر چند مشهور آن است که کافر است. و باز گفته شده: «به فتوای عقل، کسی که در تحصیل غرض و به چنگ آوردن مقصود جهد بلیغ به جا آورد و با مراعات قواعد درست عقلی در رسیدن به عقیده صحیح سعی نماید، اگر اهتمام او در این کار وی را به قبول اعتقادی کشاند، پذیرفتن آن اعتقاد بر وی واجب است اگر چنانچه آن اعتقاد برخلاف حق باشد. و دادگری دادار نیز آموزش او را درخور است. آری، گاه اتفاق می‌افتد که نگاهداشت شریعت ایجاب مسلم کند که آن را که اعتقادی از خود آشکار گردانیده که با ضروری دین ناسازگار است تکفیر کنند، چنان که رأی مشهور فقهاست. اما اگر نیک بنگری، چنین کسی عذاب او را سزاوار نیست، بلکه سزیده بخشایش الهی است.

پس حال که بر این آگاه شدی، این را نیز بدان که اگر نفس بهره‌ای از معرفت حقایق چیزها نبرد، در آخرت او را رتبه‌ای نخواهد بود. چه آن علم مائده نفس است و توشه و مایه ذات آن است و با نفس پایا و همراه است. اما شناخت چیزهای ناپایدار این جهان با نفس نمی‌پاید و از میان می‌رود. پس بر انسان واجب است به وجوب عینی که عمر در به دست آوردن آن علم باقی سرکند، و به دانش اندک از آن بسنده نکند، چنان که این کار در خور عوام و ضعفای عقول است؛ چه آنکه مایه‌ای تنک از دانش نه سزاوار نفس است، و نه نفس از آن، لذتی چندان خواهد یافت. پس بر او لازم است که نیت خویش پاک گرداند و از مقاصد فاسد خالی گردد؛ پس به جهان قدس روی آورد، و در آن حال از شارع و داور دین مبین - بر او هزاران درود و سلام باد - یاری خواهد؛ و چشم امید به رحمت پروردگار بدارد که اسرار قرآن و حدیث را بر او هویدا گرداند، و حقایق غیب و شهود و معانی اصول و احکام فروع را به او بیاموزاند تا عالمی گردد جامع معقول و منقول.

پس بهره‌داران از راستکاری و رهروان راه رستگاری را شایسته نیست که در راست

و درست گردانیدن فقه و فروع دین بکوشند و در آن سستی نورزند، اما حکمت و اصول دین را وا نهند و منکر شوند. بل سزاوار است که در آموختن آن علم نیز همت گمارند تا به رستگاری توفیق یابند. و این سخن به همین جا پایان یافت.



مرگ سقراط

مؤلف: رومانو گواردینی

ترجمه: محمدحسن لطفی

ناشر: انتشارات طرح نو

چاپ اول: ۱۳۷۶، ۲۸۸ صفحه

قیمت: شومیز ۸۰۰ تومان - گالینگور: ۱۰۰۰ تومان

سقراط که به حق می‌توان به او لقب اعجوبه داد، شخصیتی تاریخ‌ساز و انقلابی است. او کسی است که از یک سو طرفدارانش او را تا حد مقام نبوت